

پیشگفتار دیوید گریبر ۱ بر جلد اول کتاب عبدالله اوجان

بیانیه ای برای تمدن دموکراتیک ۲،

تمدن

عصر خدایان نقابدار و شاهان با قیافه مبدل

مارکس باور داشت که تصور انسان را ساخت: برخلاف مورچه ها، معماران اول خانه را تخیل کرده و سپس آنرا می سازند. به یک معنا، سؤال عظیمی که محرک همه افکار انقلابی است، به سادگی این خواهد بود: اگر ما می توانیم تخیل را در ساختن منزل بکارگیریم، چرا نمی توانیم آنرا در بنیاد نظم اجتماعی انجام دهیم؟ ولی، اگر چند نفر از ما به سادگی وبا تخیل جامعه ای بسازیم تا در آن زندگی کنیم، چیزی خواهد شد که به ندرت شباهت به جامعه ای باشد که اکنون وجود دارد؟ معهذاً، تقریباً تمام تلاش جدی، مشابه معمار مارکس، جامعه ای عادلانه ای را تصور کرده و سپس آنرا بسازد باناکامی یا تراژدی مواجه خواهد شد.

شاید به این دلیل است که چرا ما نیاز به تئوری اجتماعی داریم. در حقیقت، ایده دانش اجتماعی از ویرانی های پروژه های انقلابی بوجود آمد. اگر، ما قصرهای پرواز در هوا یا برجهای تاتلین ۳ را تصور کرده سعی در ساخت شان گردیم، با یاس و پریشانی خواهیم دید این بناها جلوچشمان مان فروریزند. شاید معادل قوانین فیزیک و نیروی ثقل قانونی هم برای جامعه باشد که ما از آن بی خبریم. همچنانکه طرفداران فلسفه ترقی خواه یا مثبتگرا، Positivist، در فرادای انقلاب فرانسه، یا مارکس و قتیکه سرمایه را در پس انقلابات شکست خورده ۱۸۴۸ نوشت، مثبت گرایان بحث کردند، اگر ما آن قوانین فیزیک و نیروی ثقل را در رابطه با جامعه بفهمیم، می توانیم از درافتادن به چاله شکست جلوگیری کنیم. معهذاً، هر کوششی در کاربرد چنین نگرش علمی برای جامعه بشری، خواه از سوی جناح راست، یا چپ، اقتصاددانان کلاسیک نو و یا روایت ماتریالیسم تاریخی ۴ چیزی غیر از فاجعه به بار نیاوردند.

حداقل، مشکل این است که ما داریم با مفهوم بسیار محدودی از تخیل برخورد می کنیم. نگرشی که بسیاری از انقلابیون از دهه ۱۹۹۰ به تدریج آنرا درک کردند. بالاخره، حتی معماران هم ساختمانشان را صرفاً باتکیه بر تخیل نمی سازند، و اگر این کار را بکنند، بیشتر ترجیح خواهند داد در چنین ساختمانی زندگی نکنند. شاید زاپاتیستاها در چیاپاس واضح ترین نمونه از بعضی از زنده ترین، خلاق ترین و تخیل آمیز ترین جنبش های انقلابی در آغاز هزاره جدید را نمایندگی کنند که هم زمان خودشان را عمیقاً در سنت های گذشته اجین کردند. بسیاری در محافل انقلابی به این نتیجه رسیده اند که آزادی، سنت و تخیل چنان درهم طنیده اند که ما آنها را کاملاً درک نمی کنیم. از اینرو، ابزار تئوریک ما کافی نیست.

شاید تنها کاری که در حال حاضر می توانیم انجام دهیم به گذشته برگشته و از نوشتن شروع کنیم.

در چنین شرائطی می توان گفت متفکری الهام بخش تر احتمالاً به گذشته دورتر خواهد رسید. اگر چنین باشد، نوشته های اوجالان طی پانزده سال گذشته در زندان، اگر الهام بخش نباشد، هیچ چیز نیست. اوجالان با احتیاد از گرفتن نقش پیغمبری اجتناب می ورزد. در شرائط کنونی، چنین پوزی برای او کاملاً آسان بود: تادریبانیه ای دوران سازمانند زرتشت سخن بگوید. پرواضح است، او دوست ندارد، چنین کند. در همان آن، فردی با سرشت رادیکال نمی خواهد زبردست کسی باشد. اوجالان گرچه متفکرینی مانند ماری بوکچین، فردیناند برودل، میشل فوکو را بسیار تمجید می کند، ولی کاملاً از آنها خوشنود نیست. اوجالان دوست دارد به عنوان متفکر خود ساخته و نه آکادمیک درباره تاریخ و علم جامعه شناسی صحبت کند که اکنون وجود ندارد، و شاید این دانش را بتوان فقط تصور کرد. در عمل، جامعه شناسی آزادی او به چه چیزی شباهت خواهد داشت؟. تنها، آدم می تواند آنرا حدث بزند. قطعاً، جامعه شناسی موجود تنها به آن ابعادی از زندگی جامعه تمرکز کرده که ما آزاد نیستیم، حد اقل میتوانیم تصور کنیم که کنش ما زیر سلطه نیروهای خارج از کنترل ما هستند.

فرا تراز همه اینها، پروژه روشنگری اوجالان با شناخت از این حرکت که چپ انقلابی مثبت گرایی، ترقی گرایی، پوزیتویسم، را پذیرفته اند، مفهومی که می پندارند حتی ممکن است از آن دانش جامعه را خلق کرد، "مرض مدرنیته سرمایه داری"، مذهب تکنوکرات ها و

مقامات رسمی و برای چپ انقلابی بیماری علاج ناپذیری گردیده است، چون که پوزیتویسم عملا معنای برای طبقات تولید کننده فراورده ها ندارد، حروف درشت از مترجم:

من با ناراحتی و درد باید به گویم: مبارزه شریفی که برای صد و پنجاه سال شعله ور شد برپایه تئوری مثبت گرائی مبتدل محکوم به شکست بود. مبارزه طبقاتی زمینه ساز این نگرش بود. ولی، طبقه برخلاف آنچه اینان باور دارند نه کارگراند که علیه برده داری مقاومت می کنند، بلکه، خرده بورژوازی تسلیم شده و جزئی از مدرنیته سرمایه داری است. مثبت گرائی، پوزیتویسم، ایدئولوژی است که ادراک این طبقه را ساخته و زمینه ساز واکنش بی معنی آنها علیه سرمایه داری گردید. عبدالله اوجالان

حتی بدتر از این، چنین تئوری می تواند تجربه انقلابی را سراسر به منطق مدرنیته سرمایه داری چفت کند، همچنانکه انقلابات گذشته بدون چون و چرا چنین شدند.

چگونه می توان بدیلی را با بهره گیری از خلاقیت، راز و حتی از اولو هیت ساخت، آنچنانکه حق معنا را ادا کند، و از محاسبات معامله گران و بوروکراتها بری باشد، ولی، با شفافیت زندگی روزانه اکثریت مردم کارگر و رنجبر جهان را آگاهگری کند؟ باین رویکرد، تنها ما می توانیم به تاریخ گذشته برگردیم، و با تلاش دریابیم که این وضعیت چگونه در ابتدا به موجود آمد. ولی، این نگرش به نوبه خود به این معناست که ما تا حدی با اسطوره تعامل کنیم. بایدزود اضافه کنیم: منظور من از اسطوره نه در معنای محاوره ای از "داستانی که حقیقت ندارد" بلکه، در این معنا که هرگز شرح تاریخی بسادگی گزارش رویدادها نیست، بلکه باید آن ها را به طریقی تنظیم و سازمان داد که یک روایت بسیط و بامعنا را بیان کند. از این رو، ضرورتا روایت خصلت اسطوره ای (Mythic، از مترجم) به خود می گیرد. اگر داستان شما در معنای اسطوره نباشد، در آن صورت بی معنی است. در این معنا، بدیهی است که هیچ اشکالی ندارد اسطوره ها را ساخت. تصورش سخت است که چطور یک جنبش سیاسی موثر نتواند چنین کند. ولی، پوزیتویست ها هم اسطوره می سازند. ولی، مهم این است که فرد با صداقت آنچه راکه می گوید همان را انجام دهد.

در این مورد، اگر اوجالان صادق نباشد، او چیزی نیست. بادرک از شخصیت خود، اوجالان در توضیح اش به تصویر اسطوره ای غنی از زمان کودکی در دهکده اش در دامنه کوه های زاگرس - دیونیسوس میناد، Dionysus` Maenads، خدای شراب و ندیماناش در آن پرسه می زدند - برمی گردد و از احساس شرم دیرینه بخاطر جدا کردن گردن پرنده ها و از اولین تجربه اش از خدا در بازی بچه های دختر ده که موقتا از سلطه قدرت مردسالاری آزاد بودند، یاد می کند. اجازه دهید فرض کنیم در حقیقت اومی گوید، در این جا یک رخداد جهانی وجود دارد. چنین تجربه هائی از تراژدی تاریخی ناحیه ای سخن می گوید، که زمانی زنان سهم بی سابقه ای به تمدن بشر ادا کردند، ولی، از آن به بعد به بازیچه بیرحمانه امپراتوری ها تنزل یافتند:

ناحیه بین النهرین، مسوپودمیا، در جنگ های امپراطوری رم با امپراطوری های پارت و ساسانیان پیوسته دست به دست می شد. از این رو، نه چشمه تمدن بلکه ویرانی... شد. این سرزمین یکی از غمناکترین رخداد های تاریخی بوده و همیشه مورد تجاوز، اشغال، ضمیمه و استثمار نیرو های بیگانه گردید. این اوضاع شبیه سرنوشت زنان شد: گرچه، زنان عظیم ترین دستاورد انقلاب فرهنگی را بدست آورده بودند، بعد، به آنها بیشترین تجاوز اعمال شد. عبدالله اوجالان

به یک معنا، می توان گفت، در اینجا اوجالان از آن چنان احساس خشمی سخن می گوید که صدها شورش مردسالاری در خلال تاریخ جرعه زدند ("با ما مثل زنان رفتار کردند")، ولی، او بر عکس به این این نتیجه می رسد که، اگر نمی خواهیم این الگوی ویرانگری پایان را باز تولید کنیم، ما باید این منطق و ارونه را روی پا بگذاریم.

چگونه می توان این مهم را انجام داد؟ خوب، طی قرن بیستم، منصفانه می توان گفت که دو روایت کلان توانستند برای مردم ذهنیت بسازند، و بدین ترتیب تأثیرات ژرف سیاسی موجد شوند.

روایت اول ریشه اش به داستان های نابرابری اجتماعی دوران روشنگری برمی گردد. در نوع معاصرش، روایت چیزی شبیه این است: یک موقع انسان ها در گروه های کوچک نابرابری خوش حال و شاد زندگی می کردند. آنها بیگانه با قدرت و سلطه گری، هیچ ساختار اجتماعی نداشتند. اوضاع با انقلاب کشاورزی به قهقرافت، چون امکان انباشت تولید مازاد موجب تفاوت مالکیت

گردید، ولی، گسست اساسی عروج شهرها و نتیجتاً تمدن بود، در معنای لغوی "شهرنشینی" (تمدن از ریشه لغوی مدن یا شهر، مترجم) گردید، یعنی مردمی که در شهرها زندگی می کنند. تمدن تمرکز جمعیت و منابع شهری را بوجود آورد، و مآلاً همچنین موجب سرکشیدن طبقات حاکم شد و آنها را قادر به تصاحب مازاد تولید اجتماعی کرد و نتیجتاً، دولت، برده داری، نیروهای جنگو، تسخیر سرزمین های دیگر، تخریب محیط زیست ... بروز کردند. ولی، در همان حال، نوشتن، علم، فلسفه و مذهب سازمان یافته بوجود آمدند. بدین ترتیب، تمدن به صورت یک بسته پدیدار شد. فرد می توانست تمدن را فقط در یک بسته، خوب و بد، اجتناب ناپذیرش قبول کرده و خشونت را به عنوان هزینه پیشرفت بشر تقبل کند! یا فردی تواند در رویای عدن قدیم (بهشت موهوم، مترجم) دلخوش کنديا با تحول انقلابی، پیشرفت تکنولوژی ویا نوعی از شق رادیکال، با ترویج فروپاشی صنعتی دوباره عملا به دوره شکارچی و جمع آوری مواد غذایی وحشی (Hunter/gatherers) برگردد. ولی، تمدن یک بسته یا هستی واحد است، اساس و گوهر رشد زائد گناه اولیه در اهلی کردن حیوانات و گیاهان رانمی توان تعدیل داد، یا باید تمدن را گرفت ویا پرت اش کرد.

روایت دیگر کاملاً فرق می کند. آنرا اسطوره حملات نژاد آریائی ها بگوئیم. روایت چنین شروع می شود: یک زمان تمدن مادر سالاری در هلا حمر، بین النهرین، سرزمین بین رودخانه های دجله و فرات وجود داشت که تافرا تر کشیده شده بود. تقریباً تماماً جوامع شکارچی و جمع آوری مواد غذایی بودند، و زنان متخصص پرورش گیاهان و منطقاً فکر می شود که زنان بایستی کشاورزی را اختراع کرده باشند. به این دلیل، اهمیت فوق العاده مجسمه های بجامانده از الهه ها (خدایان زن، مترجم) و عموماً مادا اقتدار اجتماعی زنان در خلال زمانی حدود ۵۰۰۰ سال در دوره زندگی کشاورزی بودند. در اینجا، پدیداری شهرها ذاتاً مشکل ساز مشاهده نشد. [شهر مینون، Minoan، در جزیره کرت (واقع در یونان امروزی، مترجم) یک تمدن شهرنشین عصر برنز، که خواندن زبان نشان برای ما میسر نیست، ولی هنر مجسمه سازی اش هیچ پیکره ای از مردان قدرتمند را نمایش نمیدهد. اغلب باور داشتند که اوج یک نظم مادر سالاری دوره نوسنگی صلحجویانه و با ابهت و زیبایی بود] از هم پاشیدن واقعی مادر سالاری در هلال حاصلخیزانه بواسطه ظهور شهرها بلکه اقوام گله دار، یا نیمه گله دار پدر سالاری نظیر اقوام سامی از صحراهای اطراف به منطقه بین رودخانه های دجله و فرات یا هلال حاصلخیز یورش آوردند. یا اینکه، به روایت هند-اروپائیان یا آریائی ها مردمان گله دار، که تصویری شود از نواحی جنوب روسیه به سرزمین هائی تا ایرلند و دره گنگ سرازیر شدند، با خود زبان ها و اشرافیت جنگو، حماسه های قهرمانی و مراسم قربانی را آوردند. فردی تواند یکی از دور روایت رابه پذیرد. برای بسیاری از شاعران، رومانتیست ها، انقلابیون و فمینیست ها این رویای دلتنگی برای جامعه صلحجویانه و بهشت مشارکتی از دست رفته بود. گرایشات امپریالیستی تمام این روایات راباژگونه کردند. برای مثال، مقامات استعماری بریتانیای در تلاش شان برای تداعی با چنین "نژادهای مردانه جنگو" بدنام شدند، این خوی را به روحیه "آرام یا زنانه" مردم استعمار شده ترجیح داده و با زور بر آنها حکومت کردند. نازی ها بر ابراحتی منطق استعماری را به اروپا برگرداندند. هیتلر خودش را کاملاً با مهاجمان مرد سالار تعریف کرد، ولی آنرا با عبارت غلبه قدرت مردانگی طبیعی بر نژاد پست توصیف کرد.

آنچه اوجان در این زمینه انجام می دهد اجزای همان روایات را گرفته و کاملاً به طریق دیگری کنار هم می گذارد. برای ادای این، اوجالان از موقعیت ممتاز زادگاهش در کردستان ترکیه و حاشیه شمالی کوهستان هلال حاصلخیز بهره می گیرد، جایی که به نظر می رسد کشاورزی در اینجا پدیدار شده. اوجالان توضیح می دهد که واژه "آری" در کردی به معنی "ارتباط با خاک، جا، مزرعه" را افاده می کند. اوجالان بحث می کند که هند-اروپائی های آریائی ها، اصلاً مهاجمان سرزمین های گله دار نبودند، بلکه خالقین کشاورزی و با فرهنگ عصر حجر نو در بین النهرین بودند که بسیاری از امکانات آنها را ما هنوز بدیهی می شماریم. بیشترین عادات اولیه در ارتباط با غذا، احساس روحانیت و همبستگی بانوع را آنها عملاً ابداع کردند. این تحول انقلابی زندگی انسان ها را اوجالان تاکید می کند، این انقلابی بود که بیشتر از هر چیزی توسط زنان آزاد از سلطه پدر سالاری خلق شد. این انقلاب آنچنان اقبال داشت که همراه با اغلب زبان های آریائی یا هند-اروپائی به سرزمین های گوناگون برده شدند، اما این انتقال نه با مهاجرت مردم، بلکه کشش بی همتای این نمونه، مهمان نوازی و رفت و آمد مردم این شیوه صلحجویانه کشاورزی را جهانی کرد. در این روایت، نیروی متخاصم

نه اقوام گله دار، بلکه بازپدیداری شهرها، وبویژه ایجاد ایدئولوژی توسط کاهنان سومر ۶ بود که توانستند زنان را به انقیاد کشیده ، نطفه های دولت، اسرارآمیزی ایدئولوژی، سیستم تولید کارگاهی و تنفروشی راهمه با هم بوجود آورند. نخبه های غارتگر اغلب از گله داران، تنها زمانی نفوذشان را بر جامعه تحمیل کردند که از پیش شرائط فراهم شده بود، و مطمئن باشند که تاریخ تابه امروز با جنگ، کشتار و غارت... آلوده شود. این رویدادی است که اوجالان آنرا تمدن می نامد حروف درشت از مترجم. نظمی که خودش را نجیب، معتدل، قانونی و منطقی معرفی می کند. ولی گوهراصلی اش تجاوز، ترور، خیانت، کینه توزی و جنگ است. بیشترین جنگ ها در پنج هزار سال گذشته بین سیستم شهرنشینی، تمدن، برای استثمار انسان از یک سو و ارزش های بازممانده از دوران عصر سنگی نو در عمق هستی دسته جمعی ما باقی مانده است. تحلیل اوجالان از نقش ایدئولوژی و بویژه مذهب جنبه های جالبی را آشکار می کند.

دقیقا، اگر ناسازواری، تناقض، می نماید، در منطق مذاهب الهی، بواسطه ماهیت انقلابی تغییر جامعه، حس شهودی یا وحی بخود می گیرد. و نه حساسیت پوزیتویستی که علیرغم تمام انکارشان از زمان فروپاشی رویای فابین ها ۱۷ در جنگ جهانی اول هنوز تاریخ عمدتا مترقی توصیف می شود، یعنی دگر دیسی سودمند جامعه امری عادی و نسبتا تدریجی رخ می دهد. ولی مثبتگرایی قادر نبود تغییر دیگری را تصور کند، اما تاریخ واقعی معمولا با لحظات اجتماعی پرتلاطم و پدیداری الگوهای از زندگی می گردد که نسبتا به همان شکل برای زمان درازی در عمق اذهانمان نقش می بندد. باستان شناس پر آوازه گوردن چایلد، Gordon Childe، آنچه را که در اوائل قرن بیستم در بین النهرین کشف کرد انقلاب عصر سنگ نو نامید؛ شامل اختراع طرح های زندگی، همه چیز از تکنیک های گله داری، گذاشتن پنیر روی نان تا عادات نشستن روی بالش یا تشک به عنوان جزئی از وسائل زندگی تا به امروز زنده مانده اند. همینطور مقولات پایه ای اجتماعی نظیر زندگی اهلی، هنر، سیاست، مذهب در هلال حاصلخیز خلق شدند. به یک معنا، ماهنوز در عصر سنگ نو زندگی می کنیم. آنچه کتاب های مقدس مانند اوستا یا قرآن آموزش می دهند: اینکه حقیقت بن مایه زندگی ما را در گذشته می ساخت، با اقبال کشاورزان، کارگران و کسبه رو برو شد، نه به خاطر اینکه می خواستند شرائط زندگی شان را در پرده راز به پیچند، بلکه، حس شهودی برایشان معنا داشت، برای اینکه در موارد واقعی آنچه را می دیدند حقیقت بود، و یا حقیقت تراز تعبیر فقه عقلگرای بوروکراتها. در معنای عمیق، مذهب، ایدئولوژی، "متافیزیک" نیز عرصه هائی برای بیان حقیقت هستند، که به طرق دیگر نمی توان تاویل کرد. ولی، همچنین میدان مبارزه برای معنای حقیقت که نتایج سیاسی ژرفی خواهد داشت. چه می توان از مجسمه الهه ها، خدایان زن مقتدر نظیر، ایشتر، Ishtar، یا سیبله، Cybele، در دوران تسلط پدرسالاری دریافت؟ آیا چنین نبودند؟ اوجالان هر دو تفسیر را هم در وقار و هم اسلحه مجسمه شرح می دهد، معنی رابطه بین زن و مرد و قدرت واقعی آنها را در زندگی حقیقی بحث می کند که محظ وجودش شاید کاملا فراموش شده باشد؟

آکادمیک ها موجودات خودخواهی هستند، آنها هر کسی را که به حریم شان تجاوز کند، پس می زنند، مگر آنها را تا سطح یک مطلب مطالعه دلخواهشان به پزند. شکی نیست، بسیاری اوجالان را نقد خواهند کرد؛ چقدر نوشته اوجالان می تواند در پی تحلیل ها معتبر بماند؟ بار عایت شرائطی که در آن این کتاب تحریر شده است، به باور من کاملا عالی است. به نظرمی رسد، اوجالان با دسترسی به منابع فوق العاده محدودی که زندانبانانش در اختیار او گذاشتند، در مقایسه با نویسنده هائی چونان فرانسیس فوکویاما، Francis Fukuyama، و جارد دایمند، Jared Diamond، که به کتابخانه های عظیم تحقیقاتی دسترسی داشتند، قلم روی کاغذ گذاشت. این حقیقت دارد، اوجالان در تحلیل اش به بیشتر عقل و منطق باستان شناسان، انسان شناسان و مورخان توجه نکرده است. الحق، این منش خوبی است، و بهرو، خود این شعور فرایند تحول را طی می کند. آرای گذشته همچنان تغییر می کنند. تنها موردی که ما از آن می توانیم مطمئن باشیم، این است که در پنجاه سال آینده بسیاری از آن دانسته هائی که امروز بدون سؤال پذیرفته اند، به باد نسان سپرده خواهند شد.

اوجالان با مطالعه دوران پیش از تاریخ ضربه ای کاری به مقاومت دانشگاهیان در رد مادرسالاری وارد کرد. بیشتر تئوری ها با سلیقه یا مد روشنفکران پائین بالا می روند. زمانی، یک نسل از تئوری های (کارل پولانی، Karl Polanyi، موسی فینلی، Moses Finley، درباره اقتصاد قدیم مثال های جالبی هستند، داخل پرانتز از نویسنده) ۸ استقبال کردند. سپس مردود شدند، دوباره با اقبال

روبرو گردیدند. در رابطه با تئوری های مدرسالاری، حتی تئوری موقعیت والای ویژه اجتماعی زنان در دوران جوامع نوسنگی داشتند، چنین اتفاقی رخ نداد. بدتر صحبت از مدرسالاری نوعی تابوتلقی شد. علیرغم پذیرش ایده مدرسالاری درنحله هائی درون گرایش فمینیسم، بی توجهی آکادمیسن ها و مخالفت سرسخت شان علیه ایده مدرسالاری را می توان با تعصب جانبداری از پدرسالاری توضیح داد.

(این مخالفت های آکادمیسن ها با منطق سازگار نیست. عمده استدلال آکادمیک ها برشواهد قوم نگاری تکیه دارد. ولی، هردوره مینوئن، Minoan، به کنار، آثار هنری دوره های نوسنگی و مس نظم های اجتماعی را معرفی می کنند که در آن زنان تقریباً تمام موقعیت های مهم اجتماعی را در اختیار داشتند، اما، شواهد عینی دال بر وجود چنین جوامعی در کتاب های انسان شناسی وجود ندارد. ولی، سوابق قوم نگاری نیز شواهدی برای شهر-کشورهای قدیم با سامان دموکراتیک مانند آتن وجود ندارد، ولی، ما میدانیم که حقیقتاً آنها وجود داشتند، و اینکه چنین شهر-کشورهای در دوره آهن نوتقریباً همگی وجود داشتند، و حدود ۳۰۰ سال قبل از میلاد از بین رفتند. اما، اگر فردی بر قوم نگاری پافشاری کند، متأسفانه جانی برای منطق نمی ماند. بحث رایج که وجود فرهنگ مدرسالاری که در آن تمام پیکره ها نمادهای قدرتمند زنان هستند در خودش چیزی را ثابت نمی کند، چونکه این ها ممکن است به سادگی صحنه های اسطوره ای بوده باشند و زندگی واقعی جامعه شاید به نحو دیگری سامان یافته بود. ولی، هیچ کس نتوانست نمونه جامعه پدرسالاری را نشان دهد که آثار هنری روی پیکره های زنان قدرتمند استثنائاً بگونه اسطوره ای یا به نحو دیگری نقش شده باشند. پس، در هر دو حالت، ما با نوعی از قوم نگاری بی منطق برخورد می کنیم. در حقیقت، تقریباً نظریه تمام این محققان به این معناست که در آخر مردها از ازل همه کاره بوده هستند، چنین نگرشی نمونه روشنی از تعصب پدرسالاری را نشان می دهد).

مشابه انسان شناسان، باستان شناسان و مورخان تاریخی رفتار ناپسند نوشتن برای همدیگر را مکرر کرده اند. بسیاری از اینها مطلبی نمی نویسند که برای محققان حوزه های دیگر ارزش داشته باشد، چه رسد به اینکه برای افراد خارج از دانشگاه این رفتار تأسف آوراست، برای اینکه، در دهه های اخیر با فرایند انباشت اطلاعات اندر توان تمام دانسته های پذیرفته شده ما دچار آشفتگی گردد. تقریباً تمام روایات کلیدی در رابطه با تمدن را از زمان ژان ژاک روسو به ما می گفتند به نظریه رسد بر پایه فرضیات نادرست بودند. برای نمونه، انسان ها در دوران پیش-تاریخ تنها در دسته های کوچک چند نفری زندگی نمی کردند، و همه آن جوامع ضرورتاً برابری طلبانه نبودند (بسیاری از آنها به نظریه رسد الگوهای فصلی سلسله مراتبی داشتند و سپس در فصلی دیگر این الگورا رها می کردند). برعکس، شهرهای اولیه اغلب بطور خیره کننده الگوی برابری طلبانه، Egalitarian، داشتند. پیش از پدیداری سیستم زیگورات ۹ که اوجالان توجه مارابه آن جلب می کند، شاید برای زمان درازی شهرنشینی، Urbanism، با خصلت برابری طلبانه وجود داشتند که ما درباره آنها اطلاع بسیار کمی داریم. اما، تأثیرات بالقوه وجود نظم برابری طلبانه گذشته فوق العاده خواهد بود، بویژه، به مجرد دریافت چنین مقوله ای شما پی می برید که دنبال چه چیزی هستید، در آن حالت، تجربیات برابری طلبانه همه جا در تاریخ بشر هویدا می شوند. "تمدن" یا حتی "ماآنرا" دولت "اطلاق کنیم یک هستی مجرد نیست بلکه به عنوان یک بسته بروز کرد، بگیر یا پس بده. بلکه آمیخته ای از عناصر ناجور که ممکن است در فرایند تفکیک از هم باشند. تمام فرایندهای بازنگری تأثیرات سیاسی کلانی خواهند داشت. در بعضی مقولات، فکرمی کنم بزودی روشن خواهد شد که ما سئوالات نادرستی را می پرسیدیم. تنها به یک مثال اکتفا کنیم: تقریباً همه جا فرض می شد که سامان یابی برابری یا دموکراسی در بین یک گروه کوچک بالنسبه سهل است، ولی در بعد کلان مشکلات فراوانی را سبب خواهد شد. معلوم شد این نظریه به سادگی غلط است. شهرهای برابری طلبانه، حتی کنفدرالیسم ناحیه ای تاریخی فراوانند. ولی نهاد منزل برابری طلبانه نیست. منزل یک مقیاس کوچک در سطح روابط دو جنس، بردگی خانگی، نوعی از روابط که هم زمان عمیق ترین اشکال خشونت ساختاری و عاطفی ترین رابطه نزدیکی را شامل می شود، و در عین حال، جائیکه دشوارترین کنش برای پایه ریزی جامعه آزاد است.

با این مفهوم، به برداشت من اوجالان دقیقاً سئوالات یا سئوالات بسیار صحیحی را در لحظه ای مطرح می کند که جواب به آنها پراهمیتند. بگذارید امیدوار باشیم، اکنون که جنبش های سیاسی به درس های تاریخی روی آورده و تئوری های اجتماعی جدیدی زایش

می یابند و ظهورشان به تقریب اجتناب ناپذیرند، همینطور دانش م از گذشته انقلابی می شود، مولف این کتاب نیز از زندان آزاد گردد تا در فرایند آزادی جامعه شرکت کند.

مراد عظیمی - ۲۰۲۰/۱۱/۱۹

ملاحظات

- ۱- پرفسور دیوید گریبر استاد رشته انسان شناسی Anthropology، در دانشگاه اقتصاد لندن، LSE، و فعال اجتماعی بود. دیوید دوبار در سالهای ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶ از روجاوا، خودمختاری دموکراتیک شمال و شرق سوریه امروز، دیدن کرد. دیوید مبارز نستوه اجتماعی با کمال تاسف ماه گذشته در اثر بیماری در ایتالیا درگذشت. علاقمندان می توانند ویدئوهای سخنرانی های دیوید را در YouTube رویت کنند.
- ۲- عبدالله اوچالان تمدن دموکراتیک را بدیل تمدن سرمایه داری معرفی می کند.
- ۳- برج تاتلین یا پروژه یادبود انترناسیونال سوم، کمینترن، طرحی توسط معمار ولادیمیر تالین برای ساختن یک بنای یادبود عظیم در پتروگراد، سن پترزبورگ، هرگز تحقق نیافت.
- ۴- اشاره اوچالان به روایت ماتریالیسم تاریخی مارکس، در مانیفست کمونیسم، مبتنی بر سیر دوران کمون های اولیه، برده داری، فئودالیسم، سرمایه داری و سوسیالیسم، و حرکتی خطی، مترقی بود. این یک روایت اروپامحور بود. مارکس بر این باور بود که دوشهر کشور آن و روم در بطن دنیای بربریت وارد تمدن شدند. سپس، این روایت دوباره در دوران روشنگری، Enlightenment، تکرار شد. سالها بعد از نگارش مانیفست کمونیسم، با خواندن مقالاتی از هندوستان روایت وجه تولید آسیائی (حتی بدون اشاره به قاره آفریقا، مهد تکامل شامپانزه به انسان و تمدن عظیم مصر...) را بیان کند. ولی، در همان زمان ژاپن به سرعت از شیوه فئودالی به سرمایه داری متحول می شد
- ۵- در حقیقت، باستان شناسان آثار سوخته شده گندم را در شهر اورفا (Urfa) واقع در کردستان ترکیه کشف کردند.
- ۶- سومریکی از قدیمترین تمدن ها در منطقه تاریخی جنوب مسوپوتامیا یا بین النهرین (در جنوب عراق) در دوران مفرغ و اوائل برونز بین هزاره ششم و پنجم درگسترش شهر-کشور اروک، Uruk، پدیدار شد.
- ۷- جامعه فابین ها یک سازمان سوسیالیست انگلیسی که هدفشان ترویج اصول سوسیالیسم دموکراتیک تدریجی و طرفدار رفم های دموکراتیک، و نه تحول انقلابی جامعه بودند.
- ۸- کارل پولانی-Karl Polanyi- اهل مجارستان (۲۵ اکتبر ۱۸۸۶-۲۳ آوریل ۱۹۴۶) مورخ تاریخ اقتصادی، اقتصاددان، انسان شناس، جامعه شناس اقتصادی، اقتصاد سیاسی، جامعه شناس تاریخی و فیلسوف اجتماعی بود. وی معروف به منتقد افکار اقتصادی سنتی بود، و در کتابش انتقال عظیم، بحث می کرد که ظهور جوامع مبتنی بر بازار در اروپای مدرن نه اجتناب ناپذیر بلکه تاریخی محتمل بود.
- موزس ایساک فینلی-Moses Finley-(۲۳ جون ۱۹۸۶-۲۰ می ۱۹۱۲) متولد آمریکا و دانشگاهی انگلستان، بخاطر پیگرد دوره سیاه مک کارتیسم در آمریکا به انگلستان آمد. معروف ترین کتابش تحت نام اقتصاد دوران باستان (۱۹۷۳) در آن بحث می کند که اقتصاد در دوران باستان توسط موقعیت اجتماعی و ایدئولوژی شهری مدیریت می شد و نه بر اصل انگیزه های منطق بر اقتصادی.
- ۹- زیگورات معبدی در شهر اوروک واقع در جنوب عراق، هنوز ویرانه هایش باقی است.



تصویر اینترنتی زیگورات در شهر ویران شده اورک